حالات و مقامات عارفان(1)

نصر، سیدحسین

مترجم : حیدری، حسین

حالت و مقامات عارفان،همان منازل‏ و مواقفی است که سالک باید بپیماید تا قرین ساحت ربوبی شده یا بدان قرب یابد. نویسنده مقاله حاضر استدلال می‏کند که‏ این حالات و مقامات نسبت مستقیم با اجزای وجود انسانی دارد،یعنی اگر آدمی‏ را فقط یک ذهن-جسم تصور کنیم،عرفان‏ برای او بی معنی است.

اما انسان به عنوان موجودی مرکب از جسد-جان-روح،قابلیت کمال یافتن‏ دارد تا آنجا که مجاور حضرت حق شود. با این همه از آنجا که عرفان از جنس‏ شهودات و کشفیات است و عارفان هر یک‏ روایتی از مکاشفات خود دارند،درباره‏ این حالات و مقامات مختصر اختلافاتی‏ هست و می‏توان باب این بحث را همچنان‏ مفتوح دانست.

بخش عمده‏ای از رساله‏های صوفیان در سده‏های‏ پیشین،به منازل روحانی( lautiriPs setats )(2) اختصاص یافته است.تأکید بزرگان صوفیه در این‏ زمینه،چه به صورت شرح مقامات و احوال طریق‏ و چه در فهرست کردن فضایل معنوی که باید مرید کسب کند،به این دلیل است که شناخت منازل‏ روحانی برای کسی که می‏خواهد آنها را طی کند و پس از سلوک به وصال خداوند نایل گردد،اهمیت‏ اساسی دارد.اگر ما صرف نظر کنیم از فهم و برداشت ناقص و نادرست از انسان،به عنوان‏ مخلوقی که فقط از بدن ذهن ترکیب یافته است‏ (همان باوری که بیش از هر چیز،باقیمانده میراث‏ ثنویت دکارتی و سوء فهم گرایش‏های خاص‏ اسکولاستیزم یا فلسفه مدرسی است)،و باز گردیم‏ به دریافت سنتی از انسان که او را ترکیبی از جسد ( suProc )،جان( amina )و روح( sutiriPs ) می‏داند-چنانکه مکتب‏ هرمسی( msicitemreh )و دیگر مکاتب عقلی‏ باور دارند-ارتباط این منازل روحانی روشن‏تر خواهد شد.

در این نگاه به انسان آسمان روح،درخشان و صامت بر فراز آفاق جان می‏تابد و عالمی است که‏ گرچه هنوز خدا نشده ولی از او لا ینفک است،گویا قبل از رسیدن نیز در ساحت مقدم بهشت و در قرب‏ الوهیت قرار دارد.همچنین در وجود عینی و طبیعی‏اش،نشانی از خالق دارد تا آنجا که آن را معبد روح(کل)می‏توان نامید و می‏توان نقشی کاملا مثبت در فرآیند سلوک بر عهده گیرد.(3)آنچه از آدمی باقی ماند یعنی جان او،دقیقا موضوع عمل‏ روحانی است و این مسی است که باید به طلا مبدل‏ گردد و ماهی است که باید به تزویج خورشید درآید ولی در عین حال،اژدهایی است که برای رسیدن‏ قهرمان به گنج،باید کشته شود.

آدمی در وضعیت اصلاح نشده و به تعبیر مسیحیان در وضعیت هبوط یافته‏اش( nellaf etats )،مخاطب رساله‏هایی است که در باب‏ ریاضت عرفانی نوشته شده‏اند.دقیقا چنین‏ انسانی،خود را همان جوهر روحانی یا عقل‏ می‏داند و نمی‏داند که آن عقل فقط بازتاب عقل‏ (عقل کل)(4)بر ساحت روانی او است.انسان‏ مذکور هویت خود را همان جانی می‏داند،که هنوز مواجهه رهایی بخش را با روح(کل)تجربه نکرده‏ و در محبس عالم انفعالات حواس بدن و استنتاجات منطقی بر آمده از آن عالم،زندگی‏ می‏کند و در بیراهه‏های تاریک ذهنی و انگیزه‏های‏ شهوانی گرفتار است.سلوک معنوی،چیزی جز جریان آزاد کردن ریشه‏های جان از تعلقات عالم‏ جسمانی-روحانی و فرو بردن آنها در دریای‏ الوهیت نیست.بنابر این،سلوک روحانی‏ دگرگونی بنیادین جان است که با لطف وحی و ولایت،امکان پذیر می‏شود تا این که جان،شایسته‏ تزویج روح(کل)شود و با او متحد گردد.برای‏ وصال خداوند،جان باید متأله(خدا گونه)گردد. بر این مبنا،مقامات و احوال روحانی که جان باید تجربه کند و فضائلی که باید کسب کند،اهمیت‏ می‏یابد.مقامات و احوال،مشخص کننده مراتب‏ عروج جان به سوی خداوند است و در واقع،هر فضیلتی مقامی است،که باید جان آن را طی کند و به طور پیوسته آن را تجربه کند.

اگر ما تعریف مشهور جنید را از تصوف به‏ یاد آوریم،که می‏گوید:«تصوف آن بود که تو را خداوند از تو بمیراند و به خود زنده کند»(5)، در می‏یابیم که کسب فضایل معنوی و احوال و مقامات مربوط به آن،مراتب متعدد کشتن‏ ریشه‏های نفس و طبایع عرضی آن و احیای مجدد آن در الوهیت(6)است.به این دلیل،برترین‏ فضایل،صدق است که در مقابل کلیه تمایلات‏ ظلمانی نفس قرار دارد و برترین مقامات نیز،بقای‏ بالله است که جز رستاخیز در حق تعالی نیست. البته غایت تصوف نیل به مقام عرفانی خاص‏ نیست،بلکه وصال حق تعالی است،ولی چون‏ عقل آدمی در آن حد نیست که بتواند حق تعالی را بشناسد و به آن«مطلق»معرفت یابد،و این امر در حد آرمان و خواسته باقی می‏ماند،لذا کسب این‏ فضایل برای دستیابی کامل انسان به حق تعالی‏ ضروری و بایسته هستند.زیرا«حقیقت»زمانی که‏ در حد اراده ظاهر شود،فضیلت است و آن گاه به‏ صورت اخلاص و صدق می‏آید.(7)بدین گونه، چون غایب تصوف خداست و به پایان بردن اعمال‏

خاص یا دستاورد دنیوی نیست،این فضایل نیز اعمال اخلاقی نیستند،بلکه حالات باطنی‏اند که‏ از معنی متعلق به عالم روح(کل)انفکاک ناپذیرند: «حقایق برای ما زمینه‏ساز درک فضایل است و به‏ آنها همه تمامیت کیهانی و تأثیر روحی می‏بخشد. فضایل ما را به حقایق هدایت می‏کنند و آن حقایق‏ را واقعیاتی ملموس،عینی و زنده می‏گردانند.»(8)

دقیقا به این دلیل که در تصوف هر فضیلت،نه‏ به عنوان عمل یا وصفی خارجی،بلکه به عنوان‏ نحوه وجود در نظر گرفته می‏شود،لذا در بحث از احوال و مقامات معنوی،نمی‏توان بحث در باب‏ فضایل یا محاسن را نادیده انگاشت.و این بحث‏ یک جنبه وجدی مشخص دارد و بدین جهت،قدما در شرح مقامات و احوال جان در آثار کهن،به‏ بر شماری فضایل نیز می‏پردازند.مقام یا حالی مانند صبر یا توکل،فضیلت است یعنی زمانی که جان به‏ چنین حالتی می‏رسد،نه تنها واجد چنین عرضی‏ است،بلکه جوهر آن نیز بدان طریق تبدل یافته تا آنجا که در طی آن مرحله از سلوک،به معنایی خود آن مرحله،فضیلت است.این بعد وجودی فضایل‏ باعث شده که بحث در باب آنها-چنانکه در بسیاری‏ از رسائل قدیم یا جدید صوفیان می‏بینیم-از بحث‏ در باب مقامات و احوال جدایی ناپذیر گردد.البته‏ صوفیان همواره تأکید کرده‏اند که غایت تصوف، داشتن فلان فضیلت یا مقام و حال نیست،بلکه‏ گذر کردن از همه فضایل و احوال و مقامات و نیل‏ به وصال خداوند است،اما برای وصال آن وجود متعال،آدمی نخست باید آن فضایل را تجربه کرده‏ باشد و برای رسیدن به مقام فنا و بقای بالله نیز، سالک باید پیش از آن،دیگر مقامات و احوال را طی کرده باشد.

ابو الحسین نوری،یکی از مریدان«جنید» می‏گوید:«صوفیان آن قوم‏اند که جان ایشان از کدورت بشریت آزاد گشته است و از آفت نفس‏ صافی شده و از هوی خلاص یافته تا در صف اول‏ و درجه اعلی،با حق بیارامیده‏اند و از غیر او رمیده، نه مالک بودند و نه مملوک».(9)این تطهیر نفس و رهایی از همه احساس‏ها و خواست‏های شهوانی‏ است،که تربیت فضایل و طی منازل عرفانی را در پی دارد.اگر پرده احساس و جهل،جان را از روح‏ (کل)جدا نمی‏کرد،این فضایل حاصل بود و به‏ هیچ وجه نیازی به تربیت آنها احساس نمی‏شد.اما درست به این جهت که فقط روح(کل)می‏تواند جان را به معرفت مستقیم حق تعالی قادر سازد و این پرده،جان را از نور روح(کل)جدا گرداند، بدین ترتیب ریاضت و مرگ و رستاخیز جان و آراسته شدن به فضایل،سالک را شایسته حضور الوهیت می‏سازد.

صوفی مراکشی،ابن العریف در کتاب‏ «محاسن المجالس»،که شامل یکی از عمیق‏ترین‏ بحث‏های صوفیانه در باب فضایل روحانی است، چنین می‏گوید:«اگر ظلمات وجود مفارق‏ نمی‏بود،یقینا نور عالم غیب تجلی کرده بود.اگر اغوای نفس اماره وجود نمی‏داشت،مسلما این‏ حجاب برداشته می‏شد.اگر نظام علت و معلولی‏ طبیعت مخلوق وجود نداشت،قدرت مطلق حق‏ تعالی در نور کامل پدیدار می‏گردید.اگر نفاق‏ نبود،معرفت باطنی پاک و خالص می‏گشت. حرص و آز،اگر رخت بر بسته بود،بدون تردید محبت به خداوند،به استواری‏[در جان‏ها]ریشه‏ می‏دوانید.چنانچه بعضی از لذاید دنیوی در کار نبود،بدون شک آتش پرشور محبت خداوند، روح‏های آدمیان را به کلی می‏سوزانید و اگر بنده‏ای‏ وجود نمی‏داشت،شناخت و تأمل در خصوص‏ خداوند نیز تحقق نمی‏پذیرفت.بنابر این،پس از بر دریدن پرده‏ها و خرق این اسباب جزیی و غلبه بر موانع،از طریق قطع این تعلقات دنیوی،این‏ سخنان حلاج تحقق خواهد پذیرفت:

رازی بر تو آشکار شده است که برای مدت‏ طولانی از تو پنهان بوده است.[اکنون‏]از تاریکی‏ وجودت،سپیده سر زده است.

حجاب وجود تو،اسرار الهی را از قلب تو پنهان می‏سازد.اگر این حجاب نمی‏بود،بر قلب‏ تو«ختم»و مهر الهی زده نمی‏شد.[تا آنکه تو را از شهود حق باز دارد]

حجاب وجود را از دلت برگیر،آنگاه حق تعالی‏ در آن استقرار خواهد یافت و خیمه‏های او بر مرتفعات کاملا حفاظت شده مکاشفات،گسترده‏ خواهد شد.

[آن‏گاه‏]کلامی خدایی خلق می‏شود که شنودن آن ملال آور نیست و سرایش نظم و نثر آن،بسیار دلنشین خواهد بود.»(10)

سیر و سلوک عرفانی،همواره با تقابل‏ها و مواجهه‏های نفس با روح،به صورتی دایمی یا گذرا همراه است تا آن که توسن نافرمان نفس،لگام و زین پذیرد و نفس کاملا از عطر روح اشباع شده، تغییر ماهیت دهد.

صوفیان در مورد تجارب نفس در سیر و سلوک،ما بین منازل روحانی گذرا با منازل پایدار به تمایز قایل هستند و در اصطلاح،منازل پایدار را مقام(جمع آن مقامات)و دیگری را حال(جمع آن‏ احوال)می‏نامند.به طور کلی در تصوف توصیف‏ و تبیین منازل روحانی،به دلایل مذکور از بحث‏ فضایل جدایی ناپذیر است.کسی که هنوز جذبه‏ الهی را حس نکرده و به سلوک عرفانی وارد نشده، به عالم کثرات دل می‏بندد و معمولا بویی از منازل‏ روحانی نبرده است.چنانکه«نفری»می‏گوید:«و قال لی اذا غبت فاجمع علیک المصائب و سیاتی‏ کل کون لتعزیتک فی غیبتی،فان سمعت اجبت و ان اجبت لم ترنی»(11)(و به من فرمود:هنگامی که‏ من(خداوند)از حضور تو غایب می‏شوم،همه‏ مصیبت‏ها بر تو وارد می‏شود و همه هستی به خاطر غیبت من،به تو تعزیت و تسلی می‏دهند.اگر تو گوش شنوا داشته باشی،اطاعت خواهی کرد و اگر اطاعت نکنی،مرا مشاهده نخواهی کرد).اما یکباره با لطف الهی،جذبه الهی در می‏آید و جان، تقید ریاضت صوفیانه را آغاز می‏کند و احوال و مقامات عارض آدمی می‏گردد.صوفیان به‏ تفصیل،مساله احوال و مقامات و اختلاف آنها را با یکدیگر توصیف کرده‏اند.از آنجا که هر عارفی، بر حسب تجارب و احوال خود،این احوال و مقامات را توصیف کرده،لذا گزارش‏های آنان‏ ظاهرا با یکدیگر معارض شده است،در حالی که‏ باطنا اقوال آنها گزارشگر یک نوع از واقعیت‏ لا یوصف است.چنانکه شبستری گوید:

در این ره اولیاء باز از پس و پیش‏ نشانی داده‏اند از منزل خویش

سخن‏ها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلایق مشکل افتاد(12)

تعاریف تخصصی حال و مقام و اختلاف ما بین‏ این دو،به کرات در متون کلاسیک تصوف آمده‏ است.در برخی از موارد،اصطلاح حال،غالبا به‏ معنای حالت نفس یا حالت وجود به کار رفته‏ است.غزالی در«احیاء علوم الدین»در اصطلاح‏ تخصصی،حال را بمعنای حالت نفس فرد عامل‏ به اصول عملی و سیر و سلوک تعریف می‏کند. وی می‏نویسد:«و جمیع مقامات الدین انما تنتظم‏ من ثلاثة امور:معارف و احوال و اعمال»(13)غالب‏ نویسندگان مفهوم حال را در مقابل مقام تعریف‏ کرده‏اند.چنانکه غزالی در صفحات بعد کتاب یاد شده می‏گوید:«انما یسمی الوصف مقاما اذا ثبت‏ \*مقامات و احوال، مشخص کننده مراتب عروج جان‏ به سوی خداوند است و در واقع، هر فضیلتی مقامی است،که باید جان آن را طی کند و به طور پیوسته آن را تجربه کند.

و أقام و انما یسمی حالا اذا کان عارضا سریع‏ الزوال...فالذی هو غیر ثابت یسمی حالا لانه‏ یحول علی القرب.و هذا جاز فی کل وصف من‏ اوصاف القلب».(14)

جرجانی در اثر مشهور خود«التعریفات»به‏ تمایز مشابهی قایل است و تأکید می‏کند که مقام، اکتسابی و حال،موهبی است:«حال در زبان اهل‏ حق‏[صوفیان‏]موهبتی است که بدون جهد و طلب‏ بر قلب انسان وارد شود،مثل حزن،قبض،بسط، هیبت و...حال با ظهور صفات نفس از میان‏ می‏رود.حال،هنگامی که ادامه یابد و ملکه شود، مقام نامیده می‏شود...احوال،مواهب‏اند و مقامات،مکاسب نام دارند.احوال،از چشمه‏ جود و مقامات با جهد و جهد فراوان به دست‏ می‏آیند».(15)

توصیف هجویری در«کشف المحجوب»(از مآخذ معتبر اولیه تصوف)در باب حال و مقام، تمایز مذکور را روشن‏تر می‏سازد.

«مقام جای اقامت بنده باشد اندر راه حق و حق‏ گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال‏ آن را ادراک کند،چندانکه صورت بندد بر آدمی و روا نباشد که از مقام خود اندر گذرد،بی از آن که‏ بگزارد؛چنانکه ابتداء مقامات توبه باشد،آنگاه‏ انابت،آنگاه زهد،آنگاه توکل و مانند این و روا نباشد که بی توبه دعوی انابت کند و بی زهد،دعوی‏ توکل کند...و باز حال،معنی باشد که از حق به‏ دل پیوندد،بی آنکه از خود آن را به کسب دفع توان‏ کرد،چون بیاید و یا به تکلف جذب توان کرد، چون برود.پس مقام:عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی،اندر محل اجتهاد و در جهت وی به‏ مقدار اکتسابش اندر حضرت حق تعالی،و حال‏ عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به‏ دل بنده بی تعلق مجاهدت وی.بدان از آنچه مقام‏ از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال و مقام از جمله مواهب؛پس صاحب مقام به مجاهدت خود قایم بود؛و صاحب حال از خود فانی بود و قیام‏ وی به حالی بود که حق تعالی اندر وی آفریند.»(16)

غالب صوفیان این تمایز عمده ما بین دو نوع‏ تجربه یا حالت روحی را که جان در طی سلوک‏ می‏چشد،پذیرفته‏اند.هر چند تعداد اندکی از صوفیان از قبیل حارث محاسبی،به دوام احوال‏ نیز همانند مقامات باور داشته‏اند.وصف گذرا بودن حال،چنانکه اغلب صوفیان تأکید کرده‏اند، به یک واقعیت ژرف اشاره می‏کند که باید در هر شرح مفصل و کامل حیات معنوی در نظر گرفته‏ شود.برگزیدگان با عمل به اصول علمی سلوک، می‏توانند به«مقامی»دست یابند که دائمی است، به این معنی که مرید در مرتبه‏ای از وجود به مرتبه‏ای‏ جدید از معرفت و وجود عروج می‏کند.مقام‏ عرفانی،جایگاهی والایی ست و همه طالبان و سالکان سلاسل صوفیه،به این مرتبه نایل‏ نمی‏گردند.اما خداوند بر حسب کرم و رحمت خود به مریدی که متصف به این صفات شود،لمعه‏ای‏ از انوار الوهی تخصیص می‏دهد تا این که برای‏ لحظه‏ای،جان او را منور سازد و به مرتبه‏ای فراتر پای نهد.حال،موهبتی الهی است که هم به سالک‏ نو پای می‏تواند تعلق گیرد و هم به صوفی پیشرو که‏ به برترین مقام نایل گردیده است.گاه حال می‏تواند به کسی موهبت شود که هنوز پای در سلوک ننهاده، ولی از نظر معنوی خود را در معرض پذیرش عنایت‏ ملکوتی قرار داده است.برکت الهی با چنان قدرت‏ و شدتی در شریان عالم سریان دارد که گاه حتی غیر سالکان را نیز بهره‏مند می‏سازد.احساس بسط و شادمانی جان،که در دیدن سیمای زیبا با استماع‏ نغمه‏ای دلنشین تجربه می‏شود و به شیوه‏ای خاص‏ تأثیر احساس«قبض»آمیز فضای کیهانی را خنثی‏ می‏کند و از پیش،سالکان را به حال عرفانی نوید می‏دهد.از این رو هم در زبان عربی و هم در زبان‏ فارسی،اصطلاح«حال»شمولی وسیع‏تر از تعاریف خاص دقیق تصوف دارد و به تجربه‏های‏ غیر معمول و در عین حال مثبت نفس و به لحظه‏ای‏ اطلاق می‏شود که فرد را از محدوده‏های روحی‏ معمولش فراتر می‏برد.اما این معنی دوم حال، ارتباط وثیق و عمیق ما بین جان‏های عموم آدمیان- حتی جان‏های غیر سالکان طریق-را با برکت الهی‏ آشکار می‏کند،آن برکتی که درون کیهان و بیش از آن در عالم ارواح جاری است و تا زمانی که او در مرتبه انسانی است،بر جای می‏ماند.

ویژگی گذرا بودن حال،بر ضرورت اصرار و تداوم کوشش‏ها دلالت دارد تا این که آدمی به مقام قرب مدام نایل گردد.تا حصول آن مقام،حتی‏ صوفی یا به تعبیر دقیق‏تر فقیر یا درویش،می‏تواند «حالی»داشته باشد تا او را از مرتبه معمول وجودش‏ فراتر برد.سعدی در«گلستان»به زیبایی،ویژگی‏ حال را این گونه به اختصار بیان کرده است.

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند که ای روشن گهر،پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی‏ چرا در چاه کنعانش ندیدی!

بگفت:احوال ما برق جهان است‏ دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینم‏ گهی بر پشت پای خود نبینم

اگر درویش در حال بماندی‏ سر دست از دو عالم برفشاندی

(17) بر خلاف ماهیت زود گذر حال،تداوم مقام‏ بر این دلالت دارد که پس از تحقق کامل شرایط، این مرتبه روحانی قابل حصول است.مضافا، رسیدن به مقامی برتر،دلیل عدم انقطاع و محرومیت از مقام فروتر است.در واقع مقامات، مراتب متعدد هستی و درجات آگاهی است که به‏ اتحاد می‏انجامد و در سلسله‏ای از مراتب با یکدیگر ارتباط دارند،تا حدی که حتی پس از عروج سالک‏ در مقامی فروتر در تملک و اختیار او باقی می‏ماند.

علاوه بر آن،داشتن مقام به این معنی نیست که‏ سالک فقط آن مقام را در عالم خارج تجربه می‏کند، بلکه سالک به وسیله آن مقام،دگرگونی درونی‏ می‏پذیرد،به این صورت که آن،«مقام»ذات او می‏گردد.در خصوص صدق،که یکی از والاترین‏ مقامات است و به عبارتی،تاج همه‏ فضیلت‏هاست،(18)ابو سعید خراز صوفی‏ می‏نویسد:

«بدین صورت،ویژگی‏ها و احوال او تغییر می‏کند و برای او میسر می‏گردد.و در خارج از هر مقامی که او به خاطر خدا تحمل می‏کند با طلب‏ عنایت حق،پاداش مشابه خود را دریافت‏ می‏دارد.»بنابر این،خلقیات او تغییر یافته و عقل‏ او احیاء می‏شود.نور حقیقت درون او،مأوی‏ می‏گیرد و آشنایی‏اش با او افزایش می‏یابد. خواست‏های بد از او،می‏گریزد و ظلماتش‏ خاموش می‏گردد.سپس آن حقیقت و ویژگی‏هایش،جز خوبی،نمی‏یابد و فقط با آن‏ ارتباط پیدا می‏کند و به جز آن قانع نمی‏شود.»(19)

صوفیان،به طرق مختلف به توصیف مراحلی‏ که آدمی را به خدا می‏رساند پرداخته‏اند.بویژه‏ احوال را به سختی می‏توان به تعداد خاصی محدود ساخت.یکی از قدیمی‏ترین منابع معتبر تصوف‏ «کتاب اللمع»از ابو نصر سراج،احوال را بدین‏ ترتیب ده مرتبه می‏داند:مراقبه،قرب،محبت، خوف،رجاء،شوق،انس،اطمینان،مشاهده، یقین.(20)اما نظر به این حال موهبتی الهی است، \*حال،موهبتی الهی است که هم‏ به سالک نوپای می‏تواند تعلق‏ گیرد و هم به صوفی پیشرو که‏ به برترین مقام نایل گردیده‏ است.گاه حال می‏تواند به کسی‏ موهبت شود که هنوز پای در سلوک ننهاده،ولی از نظر معنوی خود را در معرض پذیرش‏ عنایت ملکوتی قرار داده است.

می‏تواند به صورت‏ها و رنگ‏های مختلف در آید و همچنانکه قبلا ذکر شد،انواع آن را نمی‏توان‏ برشمرد و یقینا مراتب مذکور،احوال اساسی و مشهور هستند.البته برخی از احوال،می‏توانند تداوم یابند.همچنانکه بعضی از صوفیان متأخر، تعدادی از احوال را در زمره مقامات دانسته‏اند. اجزا و ارکان سیر نفس به سوی خداوند،بیشتر و نامتعین‏تر از حدودی است که بتوان در چارچوبی‏ گنجانید.همه این محدوده‏ها و زمانبندی‏ها، در واقع می‏توانند به سیر نفس کمک کنند و سالک‏ باید بداند که با همه مقامات و احوال در طی سلوک، درگیر و مرتبط خواهد بود.

مقامات را،با ویژگی دوام و ثباتی که دارند، در قیاس با احوال راحت‏تر می‏توان به شمارش‏ در آورد.گرچه در اینجا نیز به طرق بسیار می‏توان‏ مراتبی را که آدمی را از خداوند جدا می‏کند، توصیف کرد.مانند این که کسی بخواهد گامهایی‏ را توصیف کند.که برای رسیدن به قله کوهی لازم‏ است.گرچه آغاز و سرانجام این سفر و خصوصیات عمده آن مشخص است،اما تعداد حقیقی و جزییات هر گام بستگی به فرد کوه پیما، مسیر و آغاز و انجام سفر دارد.«کتاب اللمع»هفت‏ مقام را نام برده که در تصوف دوره‏های پس از وی‏ نیز پذیرفته شده است.این مقامات عبارتند از: توبه،ورع،زهد،فقر،توکل،رضا.(21)دیگر صوفیان مانند علاء الدوله سمنانی،مقامات را با تعبیر هفت نبی(انبیاء سبعه)درون آدمی بیان‏ می‏کند،که هر کدام در برابر احوال و فضایل باطنی‏ آدمی است.(22)با این حال،دیگران از قبیل خواجه‏ عبد الله انصاری با تفصیل بسیار،مراحل عروج را به سوی خداوند به صد میدان تقسیم می‏کند.(23) اما در همه این توصیفات،خصوصیات اصلی‏ مقامات سیر الی الله با یکدیگر تشابه دارد.

یکی از قدیمی‏ترین و زیباترین گزارش‏ها در مورد مقامات تصوف،مقامات اربعین‏ ابو سعید ابی الخیر،عارف بزرگ قرن پنجم هجری‏ است.رباعیات او،پیش از این در غرب،اشتهار داشته است.(24)متن اصیل و معتبر مقامات‏ اربعین،برای نخستین بار،اخیرا تصحیح شده و به طبع رسیده است.به دلیل اهمیت این متن کهن‏ و آسانی و زیبایی و وضوح آن،متن کامل آن را ذیلا نقل می‏کنیم تا به طور مستقیم با تجربه و توصیف‏ یکی از صوفیان بزرگ،از زبان خود آنان،آشنا شویم:

«بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین.شیخ‏ سالک ناسک سلطان الاولیاء المحققین ابو سعید ابو الخیر-نور الله روحه-فرمود که صوفی را چهل‏ مقام بیابد تا قدم او در کوی تصوف درست آید.(25)

مقام اول:«نیت»است.صوفی را باید که‏ نیت چنان بود که اگر دنیا و نعمتش،و عقبی و جنتش،و بلا و محنتش بدو نشان دهند-دنیا و نعمتش به کافران ایثار کند و عقبی و جنتش به‏ مؤمنان ایثار کند و خود بلا و محنت اختیار کند.

مقام دوم:«انابت»است.اگر در خلوت‏ باشد،خدا را ببیند،تغیر عالم سر ایشان را نجنباند و بلای حق،مرغ مهر ایشان را نپراند.

مقام سوم:«توبه»است.همه خلق توبه کنند از حرام و حرام نخورند تا در عذاب گرفتار نیایند.

ایشان توبه کنند از حلال و حلال بخورند تا در حرام‏ و شبهت نیفتند.

مقام چهارم:«ارادت»است.همه عالم‏ راحت خواهند و با آن مال و نعمت و ایشان محنت‏ خواهند و با آن ملک و ولایت.

مقام پنجم:«مجاهدت»است.مردم جهد کنند تا ده با بیست کنند و ایشان جهد کند تا بیست، نیست کند.

مقام ششم:«مراقبت»است.مراقبت،نگاه‏ داشتن بود نفس خود را در خلوت،تا لاجرم پادشاه‏ عالم،معصوم دارد ایشان را از معصیت.

مقام هفتم:«صبر»است.اگر بلای کونین‏ بر ایشان گمارند،اندر آن آه نکند و اگر محبت‏ عالمیان بر ایشان فرود آید،جز در کوی صبر راه‏ نکنند.

مقام هشتم:«ذکر»است.به دل،او را دانند و به زبان،او را خوانند.هرگه که درمانند،راه جز به درگاه او ندانند.

مقام نهم:«رضا»است.اگر شان برهنه دارد، خشنود باشند و اگر شان گرسنه دارد،خشنود باشند و هرگز در کوی اختیار،منزل نکنند.

مقام دهم:«مخالفت نفس»است.هفتاد سال نفس‏های ایشان می‏نالد در آرزوی یکی نعمت‏ و نیابد مگر رنج و محنت.

مقام یازدهم:«موافقت»است.بلا و عافیت‏ و عطا و منع به نزدیک ایشان یکی بود.

مقام دوازدهم:«تسلیم»است.اگر تیر قضا از کمینگاه بلا بر ایشان تاختن آرد،خود را در منجنیق تسلیم نهند و پیش تیر بلا باز شوند و جان و دل خود را سپر سازند و در برابر تیر قضا باز ایستند.

مقام سیزدهم:«توکل»است.نه از خلق‏ چیزی خواهند و نه از روی حق.او را از بهر او پرستند و سؤال و گفتار در میان نه.لا جرم پادشاه‏ عالم،ایشان را به آرزو رساند به وقت حاجت و شمار در میان نه.

مقام چهاردهم:«زهد»است.از همه دنیا مرقعی دارند به صد پاره از کرباس و گلیم و نمد پاره.آن مرقع به نزدیک ایشان فاضل‏تر است از سقلاطون و مقراضی هزار باره.

مقام پانزدهم:«عبادت»است.همه روز مشغول باشند به خواندن قرآن و تسبیح.و همه شب‏ ایستاده باشند تن‏هاشان در خدمت کوشان، دل‏هاشان از عشق و محبت احدیت جوشان، سرهاشان از پی مشاهده ملک خروشان.

مقام شانزدهم:«ورع»است.از هر طعامی‏ نخورند و از هر لباسی نپوشند و با هر کسی ننشینند. جز صحبت حق تعالی نگزینند.

مقام هفدهم:«اخلاص»است.همه شب‏ نماز کنند و همه روز روزه دارند.چون نفس ایشان‏ در طاعت نیاید و طاعت بینند.پنجاه ساله طاعت‏ به یکی شربت آب بفروشند و به سگی یا به کسی‏ دهند.آنگه گویند:ای نفس دانستی که آنچه تو کردی،خدای را نشاید؟

مقام هجدهم«صدق»است.یک قدم‏ بی راستی ننهند و یک نفس به جز از راستی نزنند. زبانشان،از دل خبر دهد و دلشان،از سر خبر دهد و اسرارشان،از حضرت حق خبر دهد.

مقام نوزدهم:«خوف»است.چون در عدل‏ او نگرند،از بیم بگذارند و به طاعت هیچ امید نه.

مقام بیستم:«رجاء»است.چون در فضل‏ او نگرند،از شوق می‏نازند و بیم فزع در میان نه.

مقام بیست و یکم:«فناء»است.نفس‏ خویش را در بوته فنا بگذارند و از هرچه مادون او است،فنا شوند.زبانشان،حدیث دنیا نگوید.جز نام او،بر زبان ایشان نرود.تن‏هاشان،جز به‏ طاعت نجنبد.سرهاشان،جز به حضرت او جولان نکند.

مقام بیست و دوم:«بقاء»است.اگر به‏ راست نگرند،حق را بینند و اگر به چپ نگرند، حق را بینند.در همه حال او را بینند.باقی گردند به بقای او،راضی گردند به قضای او،شادی کنند به فضل و عطای او.

مقام بیست و سوم:«علم الیقین»است.و \*ویژگی گذرا بودن حال،بر ضرورت اصرار و تداوم‏ کوشش‏ها دلالت دارد تا این که‏ آدمی به مقام قرب مدام نایل گردد. تا حصول آن مقام،حتی صوفی یا به تعبیر دقیق‏تر فقیر یا درویش، می‏تواند«حالی»داشته باشد تا او را از مرتبه معمول وجودش‏ فراتر برد.

چون به دیده علم الیقین در نگرند،از علی ثری بینند و هیچ حجاب در میان نه.

مقام بیست و چهارم:«حق الیقین»است. چون دیده حق الیقین در نگرند،از همه مصنوعات‏ و مخلوقات در گذرند و بی چون و چگونه،در حق‏ نگرند و حجاب در میان نه.

مقام بیست و پنجم:«معرفت»است.از همه‏ کونین و عالمیان،حق را شناسند و اندر شناختشان،تهمت نه.

مقام بیست و ششم:«جهد»است.به دل و جان،او را می‏پرستند و در طاعتشان،شبهت نه.

مقام بیست و هفتم:«ولایت»است.دنیا و آخرت در همتشان نگنجد و همه بهشت و نعمت‏ در دیده ایشان به ذره‏ای نسنجد.

\*مقام بیست و هشتم:«محبت»است.از همه‏ کون،دوستیشان یا یکی بود.محبتشان یکی بود، زیرا که ظاهر و باطنشان یکی بود.تن‏هاشان،از شوق می‏گدازد.دل‏هاشان در حضرت حق نازد. نه اندیشه فرزند دارند و نه از آن عیال و نه اندیشه‏ دنیا دارند و نه از آن مال.

\*مقام بیست و نهم:«وجد»است.در دنیا نیابند،در گورستان نیابند،در قیامتشان نیابند.بر صراطشان نیابند،در حضرت صمدیت باشند. آنجا که ایشان باشند،حق باشد و ایشان.

\*مقام سی‏ام:«قرب»است.اگر گویند بار خدایا همه اهل کفر و طغیان را و همه شرک و عصیان را در کار ما کن.پادشاه عالم گفتار ایشان‏ رد نکند.

\*مقام سی و یکم:«تفکر»است.مونسشان، نام او بود.آرامشان،پیغام او بود.

\*مقام سی و دوم:«وصال»است.اگرچه‏ شخص ایشان در دنیا بود.دلشان به مولی بود.

\*مقام سی و سوم:«کشف»است.میان حق‏ و دل‏های ایشان حجابی نبود.اگر فرود نگرند،تا گاو ماهی بینند.و اگر برنگرند،عرش و کرسی و لوح و قلم تا حظیرة القدس ببینند و هیچ چیز،ایشان‏ را حجاب نشود.

\*مقام سی و چهارم:«خدمت»است.یک‏ طرفة العین از بساط خدمت خالی نباشند و یکی‏ لحظه،از دیدار دوست غایب نباشند.

\*مقام سی و پنجم:«تجرید»است.اگرشان‏ به دوزخ برند،گویند مرحبا و اگرشان به بهشت‏ برند،گویند مرحبا.نه به بهشت شاد گردند و نه از دوزخ ترسند.از دوستی برنگردند و از همه دنیا با ایشان چیزی نباشد.

\*مقام سی و ششم:«تفرید»است.در دنیا غریب باشند در میان خلق.اگرشان بزنند،از ره‏ نشوند و اگرشان بنوازند،فریفته نشوند.

\*مقام سی و هفتم:«انبساط»است.به‏ حضرت گستاخ باشند.اگر پادشاه عالم به وقت‏ مرگ ملک الموت را بدیشان فرستد،فرمانش‏ نبرند.تا از دوست عالم نشوند،جان نسپارند و از منکر و نکیر باک ندارند،از قیامت نیندیشند،تا قدم در فردوس اعلی ننهند،و ننگرند در صورت‏ حور و قصور،تا نبینند دیدار ملک غفور.

\*مقام سی و هشتم:«تحقیق»است.جمله‏ باشد حیران با ما یکی و فغان از خلق گریزان در حلقه درگاه او آویزان.

\*مقام سی و نهم:«نهایت»است.به منزلگاه‏ رسیده باشند.بادیه‏های محنت بریده باشند و به‏ دیده دل،حق را دیده باشند.

\*مقام چهلم:«تصوف»است.صوفی آن بود که از همه مرادها،صافی بود.باطنش از آفت صافی‏ بود.گفتارش،از سهو و لغو و غیبت،صافی بود. سرش،افروخته بود.چشمش از جهان دوخته‏ بود.با حق آمیخته بود و این چهل مقام،هر مقامی‏ از آن پیغامبری است از پیغامبران علیهم السلام.اول‏ آدم،و آخر محمد صلوات الله علیهما و علی‏ سائر الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و رضی الله تعالی عن اصحاب رسول الله اجمعین. آمین.»(26)

با توجه به تعاریف یاد شده،ابو سعید برخی از منازلی را که صوفیان دیگر«حال»دانسته‏اند،مقام‏ می‏نامد و به وجود مقاماتی پس از«بقا»نیز قایل‏ است،در حالی که معمولا دیگر صوفیان،بقا را برترین مقام یعنی اتحاد با خداوند شمرده‏اند.اما می‏توان گفت مقاماتی که در سیر فی الله پس از بقا آمده پس از پایان سیر الی الله است.حتی مقام‏ خدمت را که پس از مقام بقاست،نباید عمل یا خدمت به معنای متداول کلمه دانست،بلکه به‏ خدمت سالکی اطلاق می‏شود که قبلا وصال الهی‏ را چشیده است و در سلسله مراتب،خدمت قابل مقایسه با عهد اولوکیتشوره‏ ( aravsetikolava )(27)در بودایی است،چنانکه‏ در آیین بودایی،سالک پس از رسیدن به مقام‏ «نیروانا»( anavrin )(28)به نجات همه کائنات‏ اهتمام می‏ورزد.(29).

ابو سعید،برترین مقام را مقام تصوف خوانده‏ است.زیرا برای رسیدن به مقام تصوف و صوفی‏ شدن به تمام معنی،فرد باید همه مقامات را گذرانیده باشد و در عین حال پس از طی همه آنها، به مرتبه مقام متعالی تحقق توحید(غایت حیات‏ معنوی در اسلام و دیگر سنت‏های اصیل)نایل‏ گردد.در فاصله مقام صوفی‏[کامل‏]با کسی که از نظر معنوی در خواب است و نسبت به این خواب‏ غفلت یا مرگ معنوی بی‏اعتناست و آن را پذیرفته‏ است،تمام مقامات و احوال قرار دارند و تجربه‏ کردن هر یک از این احوال و مقامات موجب‏ می‏شود که قوی‏ترین تأثرات و انفعالات دنیوی‏ نفس،در نزد سالک اموری بی اهمیت و ناچیز شمرده شود.تجربه این مقامات،برای همه کسانی‏ که می‏خواهند خود را کاملا وقف حیات معنوی‏ کنند،میسر است و همچنین برای کسانی که در طلب این مقامات و احوال‏اند و آنان لزوما به این‏ مهم توجه دارند که این منازل بنفسه غایات نیستند، بلکه گام‏هایی هستند،که به حضرت احدیتی منتهی‏ می‏گردند که فراتر و بالاتر از همه مقامات و احوال‏ جان است،ولی در عین حال در درون وجود انسان‏ جای دارد.در آنجایی که محوری است که همه کیان‏ و مراتب جسمانی،نفسی و روحی وجود آدمی را به مبدأ مشترک آنان پیوند می‏دهد.

(1)-این مقاله از کتاب gnivil msifus با مشخصات‏ زیر برگرفته و ترجمه شده است:

deyyes.rsan niessoh , gnivil msifus , nodnol , niwnu skcabrePaP ,1980, .PP 56-71 کتاب مذکور با افزوده یک فصل،در سال 1999 م‏ تجدید چاپ شده و متن کامل آن به قلم مترجم این مقاله و یکی از دوستان ترجمه شده و در شرف انتشار است.

(2)-[گاه اصطلاح etats (منزل،مرتبه و حال)به مفهوم‏ عام آن به کار می‏رود،در حالی که در اصطلاح شناسی‏ تخصصی صوفیه،ما بین حال( etats )و مقام( noitats )به‏ تمایز قائلند-به تفصیلی که در این فصل خواهیم پرداخت م.]

(3)-در باور msahcyseh [یکی از مکاتب رهبانی قرن‏ چهارم میلادی‏]در عالم مسیحیت،و بسیاری از اشکال‏ آئین‏های هندو و بودایی،بدن،معبد روح(کل)دانسته شده‏ است.سهروردی با استفاده از نماد مشابه مذکور اصطلاح‏ هیاکل النور را برای عنوان یکی از مشهورترین آثارش برگزیده‏ است. (4)-[نویسنده نخستین حروف اصطلاحات tiriPs و tcelletni را با حروف بزرگ نوشته که به احتمال بسیار در این مقاله به معنی روح کل و عقل کل است.م‏]

(5)-عطار،فرید الدین،تذکرة الاولیاء،به تصحیح‏ نیکلسون،ص 27

(6)- sinivid

)7(- nouhcs.f , lautiriPs sevitcePsreP dna

namuh stcaf , yb.snart noseehtam.m.d , -nol nod ,1953, .P 172

(8)- .dibi , P 171

(9)-عطار،همان،ص 54

(10)-[ابن عریف،فقیه،محدث و صوفی مشهور اندلسی 538-481 هـ ق)که احتمالا از طریقت صوفیانه‏ شاذلیه پیروی می‏کرده است.ابو عبد الله غزال که شیخ‏ محیی الدین ابن عربی بوده،از مریدان وی بوده است.وی به‏ دسیسه قاضی ابن اسوت یا سلطان مرابطی مراکش،علی بن‏ یوسف تاشفین مسموم و کشته شده است.به جز«محاسن‏ المجالس»،«محاسن الکلام»و دیگر آثار از اوست.(نگ: مقاله حسین لاشیئ در دایرة المعارف بزرگ اسلامی،ج 4، صص 287-286)م.]

(11)-ابن العریف،محاسن المجالس،تصحیح و ترجمه‏ فرانسوی آسین پالاسیوس،پاریس،1933،(مؤلف ابیات‏ عربی را از ص 76 متن عربی کتاب مذکور بر گرفته و به‏ انگلیسی ترجمه کرده است.[مترجم برغم کوشش‏های بسیار نتوانست متون عربی ابیات منسوب به حلاج و نثر «محاسن المجالس»را بیابد،لذا متن انگلیسی به فارسی‏ ترجمه گردید م.]

(12)-نفری،المواقف و المخاطبات،با تصحیح و ترجمه انگلیسی ا.ج.آربری،ص 18

(13)-شبستری،شیخ محمود،گلشن راز،ص 3

(14)-غزالی،ابو حامد محمد،احیاء علوم الدین،چاپ‏ قاهره،1325 هـ ق 1933 م،ج 4،ص 55

(15)-همان،ص 123

(16)-میر سید شریف جرجانی،«التعریفات»،قاهره، 1321 هـ ق،ص 56

(17)-هجویری،«کشف المحجوب»،تصحیح‏ ژوکوفسکی،ص 225.

(18)-سعدی،گلستان،باب 2،حکایت 9

(19)-فضایل معنوی راف.شوان( nouhcs.f )تحت‏ عناوین سه فضیلت قلبی:تواضع،احسان و صداقت به‏ شیوه‏ای کاملا محققانه،در کتاب sevitcePsreP dna namuh stcaf lautiriPs بحث کرده است.

(20)-ابو سعید خراز،«کتاب الصدق»،تصحیح و ترجمه‏ ا.ج.آربری،لندن،1937،ص 51

(21)-ابو نصر سراج،«کتاب اللمع»،تصحیح ر.ا. نیکلسون،لیدن 1914،ص 42

(22)-همان،بسیاری از صوفیان با پیروی از ابو نصر سراج،هفت مرحله را به عنوان مراحل اساسی سلوک‏ بر شمرده‏اند.چنانکه عطار از هفت شهر عشق دم زده و احمد غزالی در بحر الحقایق می‏گوید آدمی برای رسیدن به فنا باید هفت دریا را در نوردد.

(23)- nibroc.h , eigoloisyhP ed emmohl ed ereimul snad rl emsifuos neinari , erbmo . te ereimul , siraP ,1959, .PP 238 .ff

(24)- siht sah neeb enod ni sih derdnuh sdleif fo lautiriPs tabmoc ) das yam nad (, ees ed.s lieuceruaeb , enu ehcuabe enasreP sed ; lizaam nieimas-sa ,: el e-batik das nadyam , ed halladba irasna m segnalem seuqigolomalsi , lov , ll , oriac ,1950, .PP 1-90, osla das nadyam , de yb , ibibah.a , lubak ,341 ) ralos.a (.

(25)- ees noslohcin.a.r , seiduts ni cimalsi ym msicits , egdirbmac , 1919, . lretPahc

(26)-[صوفیان به جز در شمارش،در نامگذاری احوال‏ و مقامات نیز اختلاف داشته‏اند.برای نمونه مقایسه عناوین‏ مراتب روحانی در کتاب منازل السائرین خواجه عبد الله با چهل مقامی که ابو سعید نام برده،مؤید این اختلاف است، ولی بهرحال،وجه مشترک همه آنان استناد به آیات قرآنی‏ است.مستندات قرآنی مقامات و احوالی چون توبه،توکل، رضا،صبر و...آشکار است ولی نامگذاری و استناد قرآنی‏ آنان در خصوص مقاماتی چون تفرید،نهایت و...نشانه تدبر لطیف آنان در قرآن کریم است.ذیلا به ترتیب برخی از منازل‏ روحانی و استناد احتمالی ابو سعید ذکر می‏شود:

انابت(

انیبوا الی ربکم و اسلموا له

-زمر/54)،مراقبت‏ (

ان الله کان علیکم رقیبا

-نساء/1)،مخالفت نفس(

و اما من‏ خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی

- نازعات/40)،موافقت(

فاقض ما انت قاض

طه/72)، اخلاص(

قل الله اعبد مخلصا له دینی

-زمر/13)،صدق(

و کونوا مع الصادقین

-توبه/119)،فناء(

کل شی‏ء هالک‏ الا وجهه،له الحکم و الیه ترجعون

-قصص 88/)،بقاء

(و الاخرة خیر و ابقی

-اعلی/17)،علم الیقین(

کلا لو تعلمون علم الیقین

-تکاثر/5)،معرفت

(و تری اعینهم تفیض‏ من الدمع مما عرفوا من الحق

-مائده/83)،جهد(

و جاهدهم‏ به جهادا کبیرا

-فرقان/52)،ولایت(

الا ان اولیاء الله لا خوف‏ علیهم و لا هم یحزنون

-یونس/62)،محبت(

فسوف یأتی‏ الله بقوم یحیهم و یحبونه

-مائده/54)،قرب(

و نحن اقرب‏ الیه منکم و لکن لا تبصرون

-واقعه/85)،تفکر(

کذلک‏ نفصل الایات لقوم یتفکرون

-یونس/23)،وصال(

ثم دنی‏ فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

-نجم/7 و 8)،کشف(

ما کذب الفؤاد ما رأی-نجم

/11)تجرید(

و لا تمدن عینیک

- حجر/88)،تفرید(

و یأتینا فردا

-مریم 80/)،انبساط(

افمن‏ شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه

-زمر/22)، تحقیق(

حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق

-اعراف/ 105)،نهایت(

و ان الی ربک المنتهی

-نجم/42)،تصوف‏ (

فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب

-انشراح/7 و 8)- م.]

(27)-بنگرید:دامادی،م.مقامات اربعین ابو سعید. معارف اسلامی(فرهنگ اسلامی)،جلد 12،آوریل 1971، صص 62-58.این تصحیح مبتنی بر نسخه صوفیه(به شماره‏ 4819)می‏باشد.همنین نگ:دانش پژوه،فهرست میکرو فیلم‏های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،تهران،1348 ش، ص 416.پس از چاپ نسخه مصحح دامادی و ترجمه ما از آن،دانشمند پاکستانی استاد رضا خان به ما خبر داد که‏ نسخه‏های متعدد بسیار عالی از این اثر در کتابخانه‏های شبه‏ قاره وجود دارد که عمدتا منسوب به کتابخانه میر سید علی‏ همدانی هستند.حتی با قبول احتمال مذکور در مورد هویت‏ نویسنده،بهرحال خصوصیت اصلی این متن و اهمیت آن در فهم احوال و مقامات تصوف تغییر نمی‏یابد.

(28)-[اولو کیتشوره یا«آوالو کیتشوارا»از تجلیات بودایی‏ نخستین یا بودی ستوه‏ها در مذهب ماهایانای بودایی است. این نام مرکب است از آوالوکیتا(یعنی کسی که نگاه می‏کند) و ایشورا(یعنی معبود)به معنی معبودی است که با ترحم به‏ موجودات نظر می‏افکند.او بودی ستوه‏ای است که هرگز به‏ مقام بودایی نخواهد رسید تا مگر آخرین ذره عالم هم رستگار شود زیرا او آکنده از مهر و ترحم است و از برای آزادی آدمیان‏ غفلت نمی‏ورزد.سرودهایی که برای ستایش او سروده‏اند گواه این وصف است:«او که در تمام فضائل به کمال رسیده‏ و به تمام موجودات با دیده ترحم و مهر می‏نگرد و او که خود فضیلت شده و دریای بزرگ فضایل است سفر آینده بودا خواهد شد.»(نگ:شایگان،داریوش،ادیان و مکتبهای‏ فلسفی هند،امیر کبیر،2 جلد،1375،ج 1،صص 180- 178)م.]

(29)-[نیروانا،انتها و هدف غایی تعلیمات بودایی است. نیروانا به معنی فرو نشاندن عطش تمایلات و گریز و آزادی از سلسله علل پیدایش‏ها و رنج جهانی و ساحل ممتاز و کمال‏ مطلوبی است که از طرق هشت گانه بودایی تحقق می‏پذیرد. (نگ:شایگان،همان،صص 166-165)م.]